

مسئله روش

در

جامعه‌شناسی

در جامعه‌شناسی آلمان، و به‌ویژه مسئله روش‌شناسی در جامعه‌شناسی، «اروین شویش» (Erwin K. Scheuch) استاد دانشگاه کلن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی به‌درخواست «رنه کنیگ»، جامعه‌شناس آلمانی مقاله‌ای در زمینه مسایل روش‌شناختی تدوین کرده‌است، که در کتاب «جامعه‌شناسی» (ویراسته رنه کنیگ) به چاپ رسیده‌است. آنچه که در این مقاله از نظر خوانندگان میگذرد ترجمه بخش اول متن مزبور است، که مسایل عمده روش‌شناسی در جامعه‌شناسی را، در رابطه با جریان‌های فکری مقارن با شروع و سیر تحولی آن، مورد بررسی قرار میدهد. ترجمه این مقاله، که از متن فرانسه کتاب مذکور (۱) انجام شده، توسط آقای «دکتر منصور وثوقی» استاد یار دانشگاه تهران انجام گرفته است.

* * *

توسعه جامعه‌شناسی، خیلی زود یا مباحث روش‌شناختی، که خود در حقیقت از زمان «فرانسیس بیکن» (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) و «رنه دکارت» (۱۸۵۰-۱۵۹۶) از ویژگی‌های غرب محسوب میگردید، همراه شد. «اگوست کنت» (۱۸۵۷-۱۸۹۸) پایه‌گذار جامعه‌شناسی اروپایی، گرچه دارای زمینه‌های فکری فلسفی است، اما جانشین بلا فصل این متفکران قلمداد می‌شود. پس از وی، «استوارت میل» (۱۸۸۳ - ۱۸۰۶) و «امیل دورکیم» (۱۹۱۷-۱۸۵۸) و بدنبال آنها «ماکس وبر» (۱۹۲۰-۱۸۶۴) به ارائه نظریه‌هایی پرداختند، که می‌توان آنها را در سطح وسیعی، با نظریه جدید علم انطباق داد. به عنوان مثال «استوارت میل» سرسختانه از «وحدت در منطق تحقیق» در تمام زمینه‌ها، و متجمله در علوم اجتماعی دفاع میکند، و دلایل مبتنی بر نظریه تجربی جدیدی در جامعه‌شناسی است. «دورکیم» نیز از وحدت منطق تحقیق

نامه پژوهشکده، سال دوم
شماره اول، بهار ۲۵۳۷

دفاع میکند ، و در جامعه‌شناسی به نظمی مبتنی بر دانش تجربی عقیده دارد ، یعنی اینکه تمام روشهای علمی بایستی استقرایی (Inductive) بوده ، از اصل علیت استفاده کرده ، و عینی باشد . در این زمینه ، می‌توان اهمیت کار «ماکس وبر» را خصوصاً در مورد تجزیه و تحلیل وی از خصوصیت قضاوت‌های ارزشی ، و اینکه این گونه قضاوتها را غیر علمی تلقی میکند ، مورد مطالعه قرار داد . آیا در این شرایط عقاید وی در مورد ادراک را حقیقتاً بایستی به عنوان زمینه‌ای در جهت طرد جامعه‌شناسی عینی تفسیر کرد ؟ در این مورد ، علیرغم نظرات مخالف ، بایستی تردید کرد . خلاصه آنکه در زمینه این بحث پیشگام غربی ، باید این نکته را متذکر شد که دانشمندان ، بیشتر توجه خود را معطوف به « منطق تحقیق » کرده‌اند ، تا به فنون خاص آن . در آمریکا برعکس اروپا ، توسعه روش تحقیق اساساً از طریق بکار گرفتن فنونی عملی گردید که در کاربرد روزمره علم مورد استفاده قرار گرفت .

شناخت شناسی جدید

شناخت شناسی (Epistémologie) جدید در علوم اجتماعی حاصل برخورد متوالی چند جریان فکری است . اولین تلاقی تقریباً در زمان جنگ اول جهانی صورت گرفت . بدین ترتیب که در علوم طبیعی « شناختی » که اساساً می‌توان آنرا معرف صفت مشخصه عصر تجربه دانست ، تا حدودی جدا از تحول فلسفه دانشگاهی ، و در حدی وسیع ، بدون تماس با آن پا گرفت .

این نظریه که در سطح وسیعی به صورت استقرایی شکل گرفته بود ، با گرایش‌هایی در زمینه « فلسفه زبان » (Philosophie du langage) مقارن گردید . گرایش فلسفی منتج از این برخورد ، بین فلاسفه ، خصوصاً « کانتی‌های جدید » (Néo-Kantiens) و دانشمندان ، به صورت تا حدودی مبهم ، و زیر عنوان « نئوپوزیتیویسم » (Néo-Positivisme) یا « پوزیتیویسم منطقی » نامیده شد (مجمع وین ، مکتب برلین ، مکتب لهستان) . این گرایش فلسفی اساساً بر مسئله‌ای که تحت عنوان « کانت‌گرایی » (Kantianisme) مشهور است تکیه دارد : « برای اینکه صحت «اطلاعات» (Enoncés) را به صورت تجربی مورد بررسی قرار دهیم ، چگونه باید آنها را مطرح کنیم ؟ » گرچه ضمن مباحث بعدی در این زمینه فلسفی ، تحقیق واقعی در زمینه‌های اساسی از نظر دور ماند ، و جای خود را به مباحث رسمی داد ، با این حال تحلیل‌های زبان‌شناختی در علوم تجربی ، منتج به تصریح و تبیین اطلاعاتی گردید ، که در این زمینه‌ها دارای معانی و مفهومی بود ، و از این جهت اطلاعات متضاد (با نوعی نگرش جدلی) باطل شمرده شد .

بنابراین ، موضوع علوم تجربی ، پدیده‌های تبیینی را شامل می‌گردد ، یعنی

پدیده‌هایی که معمولاً قابل بررسی بوده و در ارتباط با واقعیت‌ها باشد. قضاوت‌های ارزشی کمکی در شناخت مسئله نمی‌کند، و تنها در چگونگی درک جداگانه آنچه که پدیده را به وجود آورده است یاری می‌دهد. بنابراین قضاوت‌های ارزشی جایی در علوم تبیینی ندارد (در تمام موارد حتی زبان).

دومین تلاقی بین مکتب اصالت عمل (Pragmatisme)، «جان دیویی» (۱۸۵۹-۱۹۵۲) و شناخت «نئوپوزیتیویسم» به دنبال مهاجرت اجباری دانشمندان آلمانی زبان، در آمریکا به وقوع پیوست، و بدین ترتیب بار مشکل روش‌شناسی جابجا گردید و بر مسئله زیر قرار گرفت: «چگونه می‌توان از بین چندین مسئله قابل بررسی (مبتنی بر واقعیت)، آنهایی را انتخاب کرد که تمامی افراد را شامل شود؟

از طرفی جریان «نئوپوزیتیویسم» با انتقاد از زبان (Langage) دنباله رو فلسفه تحلیلی می‌شود (یعنی فلسفه‌ای که در آن، فقط اطلاعاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، که الزاماً شامل تمام افراد شود)، و از طرف دیگر این امر رابطه نزدیک‌تری بین عناصر خود این مکتب و «پراکسیس علمی» (Praxis Scientifique)، یا قوانین تأیید شده تجربی، به وجود آورد.

شناخت‌شناسی جدید که بدین ترتیب حاصل آمد، علم را به عنوان سیستمی از قواعد در نظر می‌دارد، که با توجه به این سیستم، می‌توان داده‌هایی مشخص بدست آورد. در شناخت‌شناسی جدید فرضیه‌های «وجود شناسانه» (Ontologiques) مبتنی بر تجربه، به عنوان فرضیه‌های باطلی، صریحاً طرد شده است، و اندیشه‌هایی که معمولاً دارای بار علمی است و مبتنی بر واقعیت می‌باشد، به صورت فرضیه‌های ساده‌ای درآمده است.

در موردی که طبیعت و جامعه تابع قوانین منطبق با عقل باشد و پدیده‌ها نیز حقیقتاً به معدودی متغیر کاهش یابد، با رعایت قوانین شناخت‌شناسی جدید، می‌توان به اطلاعاتی که دارای ارزش تبیینی است دست یافت. اگر ارزش تبیینی اطلاعات بدست آمده ناچیز باشد، می‌بایستی به اصلاح فنون تحقیق دست یازید، مگر اینکه واقعیت به شکلی درآمده باشد که این امکان وجود نداشته باشد.

به هنگامی که پیروی از اصول مرتبط با گونه‌های واقعی مسایل و فنون بررسی، به این نتیجه منتهی شود که بگوییم «مسئله مورد تحقیق همین است که مورد بررسی من است و بیش از این - تا آنجا به من مربوط می‌شود - چیز دیگری مطرح نیست، عملاً باید نتیجه گرفت که تحقیق موفقیت‌آمیز بوده است، و روش‌شناسی شناخت مورد تأیید و توجیه قرار گرفته است. با وجود این، روش‌شناسی شناخت جدید، توسط اکثر روش‌شناسان، به عنوان روشی که «احتیاج به توجیه داشته باشد» در نظر گرفته نمی‌شود.

روش‌شناسی از یک سو متوجه تجزیه و تحلیل زبان شد، و از سوی دیگر

قلمرو و ترکیب کارکردی خاصی پیدا کرد که از هر حیث آنرا دارای قلمروی مستقل کرد، قلمروی که دارای اصول کلی بود، و با رشته‌های مشخصی مطابقت داشت. نهایت اینکه شناخت شناسی جدید در ایالات متحده آمریکا به عنوان يك واقعیت به حساب آمده است، و حال آنکه موجودیت آن در اروپا هنوز مورد سؤال است.

ضاد روش‌ها

در آلمان از مدتها پیش بر سر روشهای تحقیق در جامعه شناسی (مانند اقتصاد سیاسی) بین محققان کشمکش وجود داشته است، که تا عصر حاضر هم ادامه دارد. مسئله‌ای که در این میان مطرح می‌باشد، از يك سو مشروعیت قضاوت‌های ارزشی است، و از سوی دیگر پذیرش ادراک (Compréhension) بمنزله نوعی انتخاب دیگر در روشهای تحقیق تجربی است. اختلاف نظر بر سر مشروعیت قضاوت‌های ارزشی، مشابه با اختلافی است که اخیراً در اقتصاد سیاسی وجود داشت که در آن «ماکس وبر» از اصل تحقیق بر کنار از ارزشها دفاع می‌کرد، در حالی که «اشمولر» (G. Schmolter, 1917) - (1837) قضاوت‌های ارزشی را در تحقیق غیر قابل احتراز می‌دانست. این مشاجره در تحلیل‌هایی مبتنی بر دو نوع طرز تلقی علمی متضاد است: «ماکس وبر» هدف‌نهایی علم بدون را در آگاهی و فرهنگ خاص آن می‌بیند، در حالی که دیگری (اشمولر)، علم را به عنوان فعالیتی در نظر می‌گیرد که هدف آن تغییر آئی جهان است، و طرفدار تطابق احتمالات اخلاقی و یا سایر احتمالات با علم است.

قضاوت‌های ارزشی را نیز می‌توان مانند سایر موضوعات تحقیق، موضوع تجربه فله‌م‌داد کرد. در مورد قضاوت‌های ارزشی که به نام «قضاوت‌های ارزشی تکنولوژیکی» معروف است، مشاجره کمتر در مورد اصول است و بیشتر مسئله زبان مطرح است. این نوع قضاوت‌های ارزشی را اساساً می‌توان به‌داده‌هایی مبتنی بر دلایلی متناسب‌تر و قابل انطباق‌تر با هدف‌هایی که آنها را ساخته است، تبدیل کرد. برعکس قضاوت‌های ارزشی به معنای محدود آن (یعنی موضوعی را مطلقاً به «بهترین» منتسب کردن، و نه مانند قضاوت‌های ارزشی تکنولوژیک «نسبتاً بهتر»)، از این قاعده پر کنار است. در حقیقت قضاوت‌های ارزشی از این نوع، فقط اطلاعاتی مبتنی بر احساسات اظهار کننده در قبال موضوع را به دست می‌دهد، و هیچگونه اطلاعی که از شخصیت اظهار کننده جدا نباشد، در باره موضوع ارائه نمی‌کند.

کسانی که «ادراک» را بمنزله منبع آگاهی علمی در علوم اجتماعی تلقی می‌کنند، معمولاً در استدلال خود به تفاوت و تمایزی که از اواخر قرن نوزدهم بین علوم طبیعی و

علوم اجتماعی وجود داشته و خصوصاً توسط « ویلهلم دیلتی » (Wilhelm Dilthey) ،
۱۹۱۱-۱۸۳۳) به جامعه شناسی انتقال یافته است، اشاره میکنند. بر اساس نظرات نامبرده
چنین تمایزی نتیجه ضروری ذات موضوعات علمی است و این گونه جهت گیری به نفع
ادراک (به عنوان منبع آگاهی در خارج از محدوده علوم طبیعی) ، مبتنی بر فرضیه های
وجود شناسانه ای است که با آگاهی های علوم اجتماعی مرتبط است ، چرا که خصوصاً در
علوم اجتماعی است که موضوع مورد مطالعه بدون کمک گرفتن از ادراک قابل فهم نخواهد
بود (زیرا ما در جامعه ای زندگی می کنیم که فعالانه در آن مشارکت داریم و بنابراین
ما خود در عین حال جزء موضوعی که در حال شناسایی آن هستیم قلمداد می شویم) . بنابراین
در جامعه شناسی بررسی کننده و بررسی شونده اساساً یکی است ، و به عبارت دیگر بنا به گفته
« فریر » (H. Freyer ، ۱۹۶۹-۱۸۸۷) در جامعه شناسی ، واقعیت اجتماعی به کشف خود
ناپل می آید .

در مقابل این تز ، شناخت شناسی جدید ، تمایز بین علوم طبیعی و علوم انسانی
را ، به دلیل اختلاف بین طبیعت و موضوعات و محمولات آن ، نفی میکند . به عبارت
دیگر ، این شناخت شناسی علم را به مثابه نوع مشخصی از رفتار تعریف میکند ، که
مبتنی بر هدف شناسایی و مقتضیات روش شناسی است ، و نه بر اساس ذات و محتوای آگاهی های
گردآوری شده .

در این شناخت همچنین وحدت منطقی روش ، در عین حال که فنون تحقیق در
رابطه با موضوع متفاوت میباشد ، در تمام رشته های علوم در مد نظر است . ملاک هایی
را که بوسیله این نظریه در مورد مشروعیت روش ها ارائه گردیده است ، می توان این
طور خلاصه کرد که ، نتایجی را ارزشمند می داند ، که جدا از شخصیت محقق باشد . به عبارت
دیگر نتایجی قابل قبول است ، که بتوان آنها را به دیگران ارتباط داد ، و خصوصاً اینکه
بتوان آنها را بوسیله دیگران هم مورد بررسی قرار داد .

نظر به اینکه کیفیت یک کار علمی تنها مبتنی بر روش های مورد استفاده است ،
بنابراین « ادراک » که بطور اجتناب ناپذیری به شخصیت اظهار کننده مربوط می شود ، هر
نوع ارزش مسلط را باید از خود دور کند ، ولی این مطلب بدین معنی نیست که شناخت
شناسی جدید برای ادراک هیچگونه ارزش علمی قابل نمی باشد ، بلکه استفاده صحیح از
ادراک تنها در زمینه « روانشناسی علم » (Psychologie de la Science) است . بدین
معنی که ادراک منبع فرضیه ای است که بوسیله سایر روشها باید مورد بررسی قرار گیرد .
در حالت فعلی دانش جامعه شناسی ، ادراک می تواند اهمیت قابل ملاحظه ای در زمینه
مباحث مربوط به دوران قبل از علم (Pré-Scientifique) داشته باشد ، و ارزش نتایج

علمی می تواند در سطح وسیعی مبتنی بر آن باشد .

سیر تحولی

در تحقیقات جامعه‌شناسی ، می توان سه مرحله بزرگ را که مقارن با انقلابات اجتماعی و سیاسی است تشخیص داد : اولین مرحله که تا اواخر جنگ اول جهانی ادامه می یابد ، تحقیقات پراکنده‌ای را شامل میشود که بر هدفهای نسبتاً عمومی و وسیعی استوار است ، و از خصوصیات این مرحله فقدان فعالیت‌های تحقیقی مداوم می باشد . مرحله دوم ، مقارن با سالهای بین دو جنگ است که در آن ضمن فعالیت‌های وسیعی که در زمینه تحقیقات صورت می گیرد ، تقریباً تمام روشهای کنونی توسعه می یابد و به صورت فنون مستقلی در می آید . مرحله سوم ، از بعد از جنگ جهانی دوم آغاز می شود . در این مرحله به علت کامل شدن فنون تحقیق ، وقوف کامل بر اهمیت منطق علمی حاصل می آید ، و مطالعات جامعه‌شناسی حالت « نهادی » پیدا می کند و متداول میشود . تحولات واقعی تحقیقات تجربی و روشهای آن بطور مستقل ، و یا در رابطه نه چندان نزدیک با مباحث روش‌شناسی صورت گرفت ، معهذاً صفت مشخصه تحقیق اجتماعی آن است که با مطالعه در زمینه بحرانهای جامعه صنعتی شروع گردیده است .

در فرانسه « فردریک لوپله » (F. Le Play ، ۱۸۸۲-۱۸۰۶) از سال ۱۸۵۵ ، اثرات صنعتی شدن سریع جامعه را بر کارگران اروپایی و خصوصاً زندگی خانوادگی این کارگران مورد مطالعه قرار داد . این جهت‌گیری با اهمیت که به عنوان اقدامی مؤثر و ضروری تا امروز نیز حفظ گردیده است ، توسط « گروه تحقیقاتی اقتصاد و بشریت شهر لیون » جهش جدیدی یافت .

در انگلستان در سال ۱۷۹۰ ، مطالعه ارزشمند و پر اهمیت « بوث » (G. Booth ، ۱۹۱۶-۱۸۴۰) درباره شرایط زندگی در محله‌های فقیر لندن انجام گرفت . در واقع هدف از این مطالعه نشان دادن زندگی نیمی از مردم لندن به تیم دیگر بود . محققان دیگر انگلیسی نیز مثل « راونتری » (B.S. Rawntree) و « باولی » (A. Bowley) به مطالعه فقر در عصر صنعت پرداختند و تحقیقاتی در چند محله شهری انجام دادند . در دانمارک و نروژ نیز مطالعاتی انجام گرفت که از نقطه نظر روش‌شناسی حائز اهمیت است ، ولی عموماً در این تحقیقات وضع و موقعیت قشرهای محروم فراموش گردید .

گسترش تحقیقات اجتماعی در آلمان نسبت به سایر کشورها کمی دیر صورت گرفت . در این کشور سازمانی تحت عنوان « مجمع سیاست اجتماعی » (Verein für Social Politik)

زیر نظر « ماکس و آلفرد ویر » از سال ۱۹۰۸ تحقیقاتی در مورد « انتخاب و سازگار
کارگران » انجام داد. مطالعات پیشین کم و بیش به علت عدم اقبال مردم و خصوصاً
به دلیل مشکلاتی که دانشگاهها و مقامات علمی به وجود آورد، دچار شکست شده
بود. در ایالات متحده آمریکا، خیلی زودتر، یعنی از سال ۱۸۸۰ تحقیق اجتماعی
بوسیله روزنامه نگاران و نویسندگان بعمل می آمد. از طرف دیگر اقدامات پراکنده ای
نیز در زمینه نظرخواهی عمومی انجام پذیرفت. در این دوره گزارشهای جالبی از قشرهای
محرور جامعه تهیه گردید، که باعث جلب توجه و برانگیخته شدن افکار عمومی نسبت
به مطالعه تجربی واقعیات اجتماعی گردید، و به همین جهت باعث تجلی سیمای جامعه
شناس به عنوان « مهندس جامعه » شد. به دلیل این تمایل جدید، از سال ۱۹۰۷
مؤسساتی بوجود آمد که هم خود را وقف مطالعات علمی در زمینه مسایل اجتماعی
خصوصاً در مورد مطالعات ناحیه ای کردند و از این بعد پیوسته مطالعات ناحیه ای ادامه
یافت و در اولین سالهای ۱۹۲۰ به اوج خود رسید.

از اواخر جنگ اول جهانی و تحولات اجتماعی پس از آن، تحقیقات اجتماعی
از ویایی با انجام مطالعات پراهمیتی تجدید حیات یافت. در ابتدا، این تحقیقات به طرحهای
پراکنده ای محدود بود، در حالی که در ایالات متحده آمریکا تحقیق اجتماعی به طرف علم
تجربی مدونی گرایش یافت. در انگلستان نیز چند تحقیق ناحیه ای مربوط به نیمه اول قرن
بیستم قابل ذکر است، مثل بررسیهایی که توسط «باولی» (A. Bowly، ۱۹۲۵)
«اسمیت» (L. Smith، ۱۹۳۰-۳۵) و «راون تری» (B. S. Rowntree، ۱۹۳۶-۵۱)
انجام گرفت. در آلمان و اتریش یعنی کشورهایی که در آنها متطقی علمی از مدتها پیش توسعه
یافته بود (از ابتدای سالهای ۱۹۲۰)، تحقیقات با اهمیتی در مورد مسایل خاجی صورت
گرفت، که باعث پیدایش فنون جدید و زمینه های تازه ای از تحقیق اجتماعی گردید.
این مورد در آلمان چند طرح مربوط به اواخر سالهای ۱۹۲۰ قابل ذکر می باشد: به عنوان
مثال تحقیقات «آکادمی فعالیتهای اجتماعی و آموزشی زنان» زیر نظر «بوم» (M. Baum)
و «سالمون» (A. Salomon، ۱۹۲۸-۳۲) و همچنین تحقیق «گگر» (Tn. Geiger،
۱۸۹۱-۱۹۵۲) در مورد قشر بندی اجتماعی (۱۹۳۲)، و نیز مطالعات « مؤسسه تحقیقات
اجتماعی فرانکفورت ». ولی این تحول، که پیشرفتهای بعدی را نوید می داد، ناگهان
به علت به قدرت رسیدن حزب « ناسیونال سوسیالیست » متوقف شد. در اتریش نیز
محققانی مانند « یاهودا » (M. Jahoda) و « زیزل » (H. Zeisel) در مورد « بیکاران
مارینتال » (Marienthal) تحقیقاتی انجام داده بودند، بزودی کار تحقیق تعطیل شد
و بدنبال این تحولات تقریباً تمام محققین مذکور مجبور به مهاجرت گردیدند. در این

مان ، در ایالات متحده، تحقیق اجتماعی به صورت حرفه‌ای با قاطعیت در مقابل پیشگامان روزنامه‌نگار یا اصلاح‌طلبان قرار گرفت. از ابتدای سالهای ۱۹۲۰ کوشش‌هایی از جانب مکتب شیکاگو « که بوسیله «پارک» (R. E. Park) ، ۱۹۴۴-۱۸۶۴) و «بورگس» (E. W. Burgess) تأسیس شده بود به عمل آمد، که به جنبه‌های کیفی در تحقیقات خود توجه کافی مبذول داشته و سعی در حفظ خصوصیت انعطاف‌پذیری پدیده‌های مورد مطالعه کردند. از پیروان این مکتب می‌توان از «آندرسون» (N. Anderson، ۱۹۲۳)، تراشر « (F. M. Trasher، ۱۹۲۷) ، « ویرث» (Wirrh، ۱۹۲۸) و «زورباغ» (H. Zorbaugh، ۱۹۲۹) نام برد. در این زمینه همچنین باید اسامی زیر را نیز بیفزاییم: « لیند» ها (R. S, H. M. Lynd، ۱۹۳۷ و ۱۹۲۹) ، به علت مطالعه در مورد « میان‌شهر» (Middle Town) و تحقیق با اهمیت «توماس» (W.I. Thomas، ۱۹۲۸-۱۸۶۸) و «زنایکی» (F. Znanieci، ۱۹۵۸-۱۸۸۲) درباره سازگاری هئانان مهاجر لهستانی با محیط آمریکا (منتشره در سالهای ۲۱-۱۹۱۸)، که شاید بتوان آنرا شروع تحقیق اجتماعی واقعی در ایالات متحده تلقی کرد. تحقیق اجتماعی سپس، هم‌زمان با بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ قدرت جدیدی پیدا کرد. بنیان «New Deal» برای بارزه با این بحران اقتصادی جامعه شناسان را به کمک طلبیدند و از آنها نه تنها در مورد ارائه اقدامات عملی، بلکه برای تحلیل علل و نتایج عدم تطابق یاری خواستند. همکاری آمارشناسان در این زمینه باعث شد که محققین با استفاده از روشهای کمی، کیفیت کار خود را افزایش دهند و بالاخره روش مصاحبه گویا (Interview representative) را اواسط سالهای ۱۹۳۰ باب گردید، که این روش به عنوان وسیله مؤثری برای بدست آوردن اطلاعات کلی در مورد گروههای وسیعی از جمعیت، و بررسی فرضیه‌های مربوط، را اختیار جامعه‌شناسان قرار گرفت. در اواخر این دوره تقریباً تمام روشهایی که در حال حاضر در ایالات متحده مورد استفاده است، کاملاً معمول گردیده بود.

با آغاز جنگ جهانی دوم، جامعه‌شناسان امکانات فراوان بمنظور فعالیت در زمینه دفاع ملی پیدا کردند. لزوم مطالعه روشهای تبلیغاتی دشمن موجب به وجود آمدن روش تحلیل محتوای وسایل ارتباط جمعی گردید (سابقه این نوع مطالعات نزد «هارولد مول» (H. D. Lasswell) به زمان جنگ جهانی اول برمی گردد). گزارش‌های رسمی درباره استراتژی بمباردمان و مطالعه وسیعی که تحت عنوان «سرباز آمریکایی» صورت گرفت، امکان وجود شرایط مناسبی را برای بکارگرفتن روش «مصاحبه» و «اسکالوگرام» (Scalogram) فراهم ساخت (استوفر «S. A. Stouffer، سچ من» (G. A. Suchman، «گوتمن» (L. Guttman و «لازارسفلد»

(P. F. Lasarsfeld). در این دوره همچنین تعداد زیادی از جامعه شناسان جوان ، آموزش کاملی که از حد و مرزهای قراردادی زمینه‌های مختلف علوم اجتماعی فراتر بود دیدند . در این زمان همچنین مطالعات روش شناختی مهمی توسط مؤسسات بازاریابی و افکار عمومی انجام گرفت (« هیمن » H.H. Hyman ، ۱۹۳۳ و « کانتریل » H. Cantril ، ۱۹۴۲) و تحولاتی نیز در سایر روش ها ، از جمله « جامعه‌سنجی » رخ داد (S. C. Dodd) .

توسعه سریع تحقیقات اجتماعی پس از جنگ در ایالات متحده ادامه یافت . بصورتی که مطالعات متعددی به سبکی بیش از پیش سازمان یافته ، و در مؤسساتی که غالباً از استقلال نسبتاً مهمی در مقایسه با دانشگاهها برخوردار بودند انجام گرفت . « کارگروهی » به صورتی که سهم کار هر یک از محققین بهیچوجه در آن مشخص نمی باشد، در سطحی وسیع ولی به صورت پراکنده ، در زمینه مطالعات اجتماعی با اهمیتی مورد توجه قرار گرفت . از طرف دیگر حد و مرزهای موجود بین نظام های آموزشی ، در مقابل تحقیق میان رشته‌ای (I terdisciplinaire) بیش از پیش اهمیت خود را از دست داد . علاوه بر این دیدگاههای وسیع و هدفهای اصلاح طلبانه تحقیقات قدیمی ، با شروع تحقیقات اساسی و بنیانی کامل گردید ، به صورتی که این تلاقی باعث بوجود آمدن سبکی خاص گردید - که در آن روابط متقابل بین نظریه و تجربه مورد توجه قرار می گیرد . و بالاخره از این پس گرایش فزاینده‌ای در جهت مطالعات روش‌شناسی ، و مطالعات تطبیقی بین‌المللی ، شکل می گیرد و بدین ترتیب جامعه‌شناسی به جهت گیری مراحل اولیه خود بازمی گردد (که سعی در آن بود که به صورت علمی مبتنی بر داده‌های مقایسه‌ای درآید : گزارش‌های « امیل دورکیم » و « استوارت میل ») . مطالعات تطبیقی در سطح بین‌المللی ، انجام تحقیقات اجتماعی وسیعی را تقریباً در تمام کشورهای صنعتی ممکن ساخت ، حتی در آلمان که در حاضر شمار مطالعات تجربی بسیار زیاد است ، با تعجب بسیار نوعی « آمریکایی گرایی » (Americanisme) در انجام بررسی‌ها مشاهده می گردد ، و دیگر از سنت خاص تحقیق اجتماعی آلمانی خبری نیست . مؤسسات خصوصی متعددی که فعالیتشان در زمینه بازاریابی و نظرخواهی عمومی است ، مخزنی از اطلاعات جمع آوری کرده‌اند ، که تنها قسمتی از این اطلاعات در تحقیق علمی مورد استفاده قرار می گیرد . با اینحال مؤسسات تحقیقاتی وابسته به دانشگاهها ، مهمترین منابع تحقیق اجتماعی محسوب میشود ، که بعضاً نیز بسیار ضعیف هستند . در صنایع تنها از چند سال پیش به این طرف از تحقیق تجربی استفاده میشود ، و موضوعاتی که بیشتر در تحقیقات اجتماعی آلمان به چشم میخورد عبارتند از : خانواده ، جوانان ، عقاید و گرایش‌های سیاسی ، فشربندی اجتماعی و گرایشهای فکری کارگران نسبت به کار . این مطالعات اغلب به صورت توصیفی ، مسایل اجتماعی -

آموزشی را دربر می گیرد و اکثراً با نظریه های واقعی جامعه شناسی ارتباطی ندارد. در آلمان همچنین پس از اینکه مدت ها مباحث روش شناختی در جهت اصلاح و گسترش فنون تحقیق متمرکز گردیده بود، در سال های ۱۹۶۰ بسمت «تحلیل» گرایش یافت و در همین زمان روش های آمار ریاضی به خاطر مطالعات روانشناسی تجربی بکار گرفته شد. این روشها در حقیقت به منظور آشکار ساختن ترکیب درونی پدیده های اجتماعی مورد مطالعه، و نیز به منظور به دست دادن تفسیر و تبیین مطمئن تر، و نیز بررسی شکل بندی پیچیده روابط بین عوامل، بکار برده میشود.

گسترش سری دوم شمارشگرهای الکترونیکی، استفاده عملی از این امکانات را میسر می سازد. این ماشینها بطرز عجیبی افزایش یافتند، و دلیل افزایش و استفاده سریع از آنها، بیشتر این است که استفاده از این ماشینها نیاز کمتری به دانش فنی دارد. تحول در این زمینه خصوصیت شکل گیری نظریه ها را نیز دگرگون و متحول کرد. بدین ترتیب که تاکنون به دلیل محدودیت قدرت ادراک بشر، مطالعه مجموعه ای از متغیرهای متقارن مشکل بوده است، به صورتی که در عصر قبل از گسترش علم، در ایجاد یک نظریه، الزاماً تعداد عوامل معنی دار به حداقل کاهش می یافت، در حالی که استفاده از ماشین های جدید حساب، امکان داد که بتوان با هر تعداد متغیری که لازم باشد، تحقیق را انجام داد.

اصول روش شناسی

جامعه شناسی جدید بهمان اندازه که از تجربه گرایی ساده بدور است با اندیشه های متافیزیکی نیز بیگانه است. در واقع نظریه و تجربه بهیچ وجه متناقض هم نیست، بلکه این دو مراحل مختلف پویش های متفاوتی از تحقیق می باشد. اما می توان گفت که تجربه و نظریه، بر اساس اموری که به آنها مربوط می شود، جایگاههای متفاوتی دارند. بدین ترتیب که در مورد ساخت یک نظریه معین، مسئله عبارت از بررسی و به دست دادن تزهایی از آن، و سنجیدن صحت و سقم آن با روش تجربی است، در حالی که در مورد مطالعات توصیفی، مسئله اساسی به دست دادن تعریفی مشخص و معین از یک واقعیت، و در نتیجه رسیدن به یک ساخت نظری کامل است. بطور کلی در تحقیق اجتماعی می باید متناوباً از نظریه و تجربه سود جست، به صورتی که هر مرحله از آن معرف خصوصیتی از هدف باشد.

می توان گفت که فراگرد تحقیق به این صورت انجام میشود که هنگامی که موضوع مورد بررسی تعریف شد، تعاریف کاربردی (Opérationnelle) و فرضیه های تحقیق را باید ارائه کرد. در اینجا منظور از تعریف کاربردی، مشخص ساختن اصولی است که بر

اساس آنها، می توان حقیقتی را، که شکل پدیداری خاصی را طراحی می کند دریافت. به عنوان مثال در این مورد می توان روشی را که «دورکیم» در تحقیق خود درباره بی-هنجاری (Anomie) در سال ۱۸۹۷ انجام داده است ذکر کرد. برای «دورکیم» داده های آماررسمی در مورد خودکشی بمنزله تعریفی کاربردی از بی-هنجاری، یعنی پدیده ای که مستقیماً قابل مشاهده نمی باشد، تلقی میشد. فرضیه ای که پس از آن ارائه میدهد، به مثابه نوعی پیشگویی در مورد آنچه که بعداً تحت عنوان نتیجه یک تحقیق واقعی نامیده میشود، محسوب میگردد و هنگامی که تمام این شرایط آماده شد، کار تجربی به معنای واقعی، یعنی جمع آوری داده ها به کمک فنون تحقیق آغاز می شود. در هنگام تفسیر نتایج به دست آمده، باید سعی در برقراری روابطی بین عناصر مشاهده (به طور منظم) و نظریه مقدماتی کرد، یعنی باید به این مسئله پردازیم که آیا فرضیه تحقیق صحیح بوده است؟ آیا باید آنرا تغییر داد و یا اینکه کاملاً کنار گذاشت؟

مطالعات تجربی علاوه بر بررسی اطلاعات موجود پیشین، آگاهیهای نیز بمنظور به وجود آوردن نظریه های جدید و یا عناصر جدیدی از نظریه به دست می دهد، و این در شرایطی است که علاوه بر واقعیت های مورد مطالعه، باید حقایق ناشناخته قبلی را نیز روشن کند. این مسئله غالباً به دلیل عدم وجود اطلاعات مطمئن در جامعه شناسی بوجود می آید.

اعتبار و اطمینان در تحقیقات اجتماعی

نتایج ناصحیح در تحقیقات اجتماعی را می توان غالباً به دو علت دانست: یعنی از طرفی رابطه بین تعریف کاربردی و نظریه، و از طرف دیگر ارزش های اثباتی واقعیات تجربی. برای تشخیص احتمالی اشتباهات و منابع نادرست داده ها در تحقیق، از ملاکهای اعتبار یا روایی (Validité) و اطمینان (Fiabilité) استفاده میشود.

اطمینان در حقیقت چیزی جز بررسی صحت سنجش انجام شده نیست. اطمینان را به منزله توافق میان مشاهدات انجام شده در شرایط مشابه نیز تعریف میکنند، و بنا بر این مستقیماً به این مسئله بر میگردد که صرف نظر از شخصیت بررسی کننده، اطلاعات بایستی قابل بررسی مجدد باشد.

و اما در مورد اعتبار. از این اصطلاح این نکته مستفاد میشود که روشهای مورد استفاده، باید با هدف تحقیق متناسب باشد. اعتبار خود بر دو نوع است: اعتبار منطقی و اعتبار تجربی.

اعتبار منطقی به این معنی است که تعاریف کاربردی، به عنوان تبیین کننده اطلاعات

نظری مورد بررسی ملحوظ می شوند. کاربرد گرایبی (Operationalisme) نیز مبتنی بر وحدت و همانندی بین کاربرد و « مفهوم » (Concept) است، ولی البته این تجربه گرایبی صرف اندیشه چندان رایجی نمی باشد.

منظور از اعتبار تجربی درك صفاتی است که بتوان آنها را مورد سنجش قرار داد، و همچنین صفاتی که پیش بینی را میسر می سازد. البته این مسئله نیز قابل ذکر است که اعتبار اطلاعات نمی تواند از اطمینان آن بیشتر باشد (بر اساس تعریف ارائه شده در بالا، اعتبار در حقیقت همیشه اطمینان را شامل می شود). از این قاعده نمی توان تخطی کرد، زیرا در حقیقت يك مطالعه وقتی می تواند کاملاً مطمئن باشد، که اگر در شرایط مشابهی، همین روش بوسیله اشخاص دیگری بکار برده شود، به نتایج مشابهی منتهی گردد.

دقت و معنی

رابطه بین دقت (Precision) و معنی (Signification) بدون مسئله نیست، و در کشورهای اروپایی غالباً بر سر این امر اختلاف نظر وجود دارد. به عنوان مثال آدرنو (T. W. Adorno، ۱۹۶۹-۱۹۰۳) در این مورد عقیده دارد که تحقیقات تجربی در ناموفق ساختن نظریه های جامعه شناسانه ای، که رابطه خود را با واقعیتی که به آن متکی هستند قطع کرده اند، نقش مؤثری دارد، و چنانچه تحقیق اجتماعی به پدیده های جداگانه ای محدود شود، تمامی يك جامعه را نمی تواند دربر گیرد، و به نتایجی مبتذل و بی معنی منتهی میشود. بی معنایی نتایج در يك تحقیق اجتماعی را، دیگر نمی توان از لحاظ علمی مورد بررسی قرار داد، چرا که مبتنی بر نوعی تضاد ارزشی است. بطور کلی به نظر میرسد که در آخرین تحولات، جامعه شناسی، بیشتر بر دقت نتایج تکیه می کند تا بر معنای آن، و نباید فراموش کرد که بررسی دقیق جنبه ای خاص از يك مجموعه نظری، غالباً دارای معنای مهمی است.

در حال حاضر بحث های روش شناختی در زمینه علوم اجتماعی فراوان باب شده است، که در این میان در کشورهای اسکانندیناوی و انگلوساکسون این بحث ها بالا گرفته گرفته است، ولی با وجود این، هنوز شکاف بین روش شناسی عمومی یا « منطق تحقیق » و توجه فنون خاص بطور کامل بر نشده است. از طرف دیگر در حال حاضر، در حالی که کوشش بر این است که نتایج تحقیقات اجتماعی، به کمک مراحل سیستماتیک و قابل کنترل، متوجه هدف های معینی باشد، روش های تحقیق اجتماعی نه فقط در عمل از یکدیگر متمایز میشوند، بلکه همچنین در اصول کنترل نیز با یکدیگر تباین دارند. در اینجا باید از اصطلاح روش های تجربی، کنترل داده ها، تعیین روشها و تدابیر واقعی و وسایلی را که فنون تحقیق نامیده

میشود استنباط کرد . از طرف دیگر مفهوم نگرش (Approche) را به معنای رشته‌ای از تحقیق (در رابطه با مسئله‌ای اساسی ، و روش‌ها و فنون مختلف مورد استفاد در آن) بکار می‌برند .

زیر نویس ها :

۱ - این مقاله ترجمه‌ای است از :

Scheuch, Erwin K. " Méthodes " . in : König, René. Sociologie .

Paris : Flammarion, 1972. P.P. 202-213.

ترجمه منصور وثوقی

